



# آشنایان در زندان ...

خورد و برای سپری کردن ده سال دیگر از عمرش راهی زندان شد. زندگی مشترکی که به بن بست رسید و تمام روزها و شب‌هایش در سردی و تاریکی زندان گذشت. اولین تصمیم اشتباه پایه و ریشه تصمیمات اشتباه بعدی و زندگی‌شان دور باطل خطاهایی جبران‌ناپذیر شد. روزهایی که دیگر بر نمی‌گردد و لحظه لحظه عمری که پشت میله‌ها دود می‌شود و می‌سوزد.

سخت است بخواهی مادر باشی برای فرزندان، همسر باشی برای شوهرت، اما همیشه میله‌های زندان سدی بکشد بین تو و آرزوهایت... تازه درسش تمام شده بود و به عنوان معلم قرار بود کارش را در آموزش و پرورش شروع کند که عاشق شد. عاشق پسری که وضعیت مالی‌اش به هیچ وجه باب میل پدرش نبود و به همین خاطر با ازدواجشان موافقت نکرد، اما ناهید و پسر مورد علاقه‌اش کوتاه نیامدند و بالاخره وقتی اصرار و پافشاریشان به جایی نرسید، تصمیم گرفتند فرار کنند. بدون این‌که فکر کنند با این کار نه تنها تمام پل‌های پشت سرشان را خراب می‌کنند بلکه مسیر پیش رویشان نیز به آینده‌ای ویران شده زیر آوار اشتباهات زن و مردی جوان و ناپخته منتهی می‌شود.

سمانه مهریانی

تپش

ریخته و از آنها برای برادر شوهر قلابی خود خواستگاری می‌کرد و جلسه معارفه و آشنایی آنها با همسر خود را ترتیب داده و در طول جلسه معارفه که معمولاً در پارک برگزار می‌شد نوشیدنی مسموم به دخترکان بخت برگشته می‌خوراندند و وقتی بیهوش می‌شدند، طلاهای قربانی را به سرقت می‌بردند و پس از متواری شدن از محل، برای صید شکار بعدی آماده می‌شدند.

اما دیری نپایید که زوج کلاهبردار، با هوشمندی پلیس شناسایی و دستگیر شدند. روی تصویر آشنایانه‌ای که ناهید در ذهن خود کشیده بود، سردی میله‌های زندان نشست و تولد فرزندشان را دید، اما پشت دیوارهای بلند زندان. آن قدر بلند که نمی‌شد هیچ آینده یا مسیر روشنی را از پشت آن به تماشا نشست.

ده سال حسرت تجربه زندگی، زیر یک سقف با شوهر و فرزندان، تاوان ناتوانی در «نه» گفتن به تصمیمات اشتباه شوهرش بود. اما ده سال مجازات نیز باعث نشد همسرش متنبه شده و دست از کارهای اشتباه خود بردارد. زودتر از ناهید آزاد شد و دوباره کلاهبرداری خود را به عنوان خواستگار قلابی شروع کرد. زن تنهایی را در خیابان پیدا کرد و زن به جای ناهید همدست کارهای خلافتش شد و هنوز چند ماه از اغفال دختران مجرد نگذشته که پلیس دوباره او را دستگیر کرد و خواستگار سوار بر اسب سپید دختران فروشنده به جای خانه بخت راهی زندان شد. بعد از ده سال انتظار برای رهایی، هنوز ناهید پایش را بیرون نگذاشته، شوهرش دوباره دستبند

فرار و ازدواج پنهانی، آنان را از مسیر جاده‌های سبز شمالی به خاکستری دیوارها و خیابان‌های یکطرفه و کوچه‌های بن‌بست تهران کشاند.

مثل هر عاشق و دلداده‌ای سر مست از تصمیم ناپخته خود، تصویری رویایی از زندگی مشترک و عاشقانه برای خود ترسیم کرده بودند.

این‌که زیر یک سقف زندگی کنند، شاهد تولد و بزرگ شدن فرزندان‌شان باشند و به همه ثابت کنند با فرار از خانه برای رسیدن به خوشبختی و آرامش راه درستی را پیموده‌اند. حالا ده سال از آن روزها می‌گذرد، اما هیچ‌کدام از اجزای زندگی مشترک رویایی ناهید سر جای خودش نیست.

مشکلات مالی که شروع شد زندگی آن روی دیگر سکه را به آنها نشان داد و فهمیدند همه چیز برای احساس آرامش و آسایش و تخیلات، عاشقانه نیست. اما در ادامه تصمیمات ناپخته و شتاب‌زده خود برای حل مشکلات، بعد از این‌که پیشنهاد همسرش برای فرار و ازدواج پنهانی را پذیرفت، این بار نیز تسلیم پیشنهاد اشتباه دیگری شد. نقشه همسرش اغفال دختران جوان برای سرقت طلاهایشان در پشت نقاب خواستگار بود. شاید ابتدا مخالفت کرد، اما در نهایت تسلیم شد و به عنوان همدست به همسرش در اغفال دختران جوان کمک کرد. نقشه این بود که دختران جوان مجردی که در فروشگاه‌ها به عنوان فروشنده مشغول به کار بودند را شناسایی می‌کردند و سپس ناهید با آنها طرح دوستی



زوج کلاهبردار دختران

دم بخت را به بهانه

خواستگاری فریب می

دادند و پس از اجرای

نقشه شوم خود فرار

می کردند



## نظریه کارشناس

یک تصمیم ناپخته و عجولانه در انتخاب همسر بدون

کسب شناخت کافی از روحیات، باورها و اعتقادات طرف

مقابل فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که گاهی بازگشت

به گذشته و جبران خطاها را ناممکن می‌کند. «نه» گفتن

مهارتی است که فرد را در برابر هر آسیبی و اکسینه

می‌سازد. شاید اگر ناهید هم مصمم و محکم در برابر

تصمیمات نابخردانه همسرش ایستادگی می‌کرد، هم

خود و هم همسرش گرفتار شرایط سخت کنونی نبودند.

فرار و ترک کانون گرم خانواده تصمیم نادرستی است که

باعث از دست دادن پشتوانه عاطفی فرد شده و او را در

برابر ناملایمات و تلخی‌های زندگی آسیب‌پذیر می‌کند.

کلاهبرداری و اغفال افراد و بازی با احساسات دختران

جوان و سوء استفاده از اعتماد آنها مهارت نیست، بلکه

نهایت زلالت یک انسان است که به خاطر نفع مادی خود

نقش بازی کند و احساسات پاک افراد را به تمسخر و خفیف

خود بگیرد.